



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۲/۱۴

عبدالباري جهاني

کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری

قسمت دهم

شاهی مشروطه و مشروطه و جنبش مشروطه خواهی:

به اساس تعریف ویکی پدیا Wikipedia شاهی مشروطه نظامی را گویند که شاه به وسیله قانون تحریر یا غیر تحریری اعمال قدرت نماید. فرق بین شاهی مشروطه و شاهی مطلقه در آن است که در رژیم، اخیرالذکر، شاه به حیث رئیس دولت و رئیس حکومت اجراء مینماید. و در شاهی مشروطه، شاه در محدوده قوانینی عمل مینماید که به وسیله یک سستم قانونی برای او تعیین گردیده است.

مشروطیت، به معنای واقعی کلمه، در افغانستان و کشورهای همجوار آن، هیچ سابقه ای نداشت. شاهان این کشور، در طول تاریخ، طبق دلخواه خود عمل مینمودند و یا بعضاً به فتوای علمای مذهبی و قضات، که معمولاً از علمای سترگ مذهبی انتخاب میشدند، مراجعه میکردند. در ایران هم، که کانون جنبش مشروطیت در منطقه بود، مشروطیت وجود و سابقه ای نداشت؛ و در اوایل سده بیستم اولین تحریک دامنه داری، برای حاکم نمودن این سستم بر کشور، آغاز یافت و در مدت کمی به همه شهرهای خورد و بزرگ آن کشور سرایت نمود. جنبش مشروطیت افغانستان اساساً تحت تأثیر انقلاب مشروطیت ایران به وجود آمد؛ که آن هم به نوبه خود از شکست امپراطوری روس در مقابل اولین رژیم مشروطه بر اعظم آسیا یعنی جاپان، در سال ۱۹۰۵، متأثر شد. پیروزی جاپان بر یک قدرت بزرگ غرب نه تنها الهام بخش روحیه جنبش و انقلاب مشروطیت در ایران گردید بلکه ضمناً در سال ۱۹۰۵ در، شمال ایران یعنی روسیه تزاری، انقلاب دامنه داری رخ داد که روح آزادی خواهی را در جامعه ایران دمید، که در زیر سلطه و استبداد مطلقه رژیم قاجاری بسر میبرد. اگرچه محرک و انگیزه انقلاب مشروطیت ایران را عوامل خارجی فوق الذکر خوانده اند ولی ایران یک جامعه دارای فرهنگ پیشرفته سیاسی، تجربه مبارزات و جنبش های سیاسی، برخوردار از سطح و فیصدی قابل توجه تعلیم و ضمناً دارای علمای مذهبی بود که وقتاً فوقتاً در عکس العمل ها و جنبش های سیاسی علیه استبداد حصه گرفته بودند. علمای مذهبی ایران، به نوبه خود از سده های پیشین، دارای تشکیلاتی بودند که شاهان ایران را، هر چند که مستبد بودند، تهدید مینمودند.

در آغاز جنبش مشروطیت، که بر ضد خودسری های مظفرالدین شاه قاجار و صدراعظم او عین الدوله و فساد اداری آن کشور به میان آمد، علمای مشهور اسلام مانند سید محمدطباطبایی، سید جمال الدین اصفهانی، شیخ محمدواعظ و دیگران حصه گرفتند و از شاه خواستار یک اداره ای بنام «عدالت خانه» شدند؛ که اعضای آن بایست از ملت انتخاب میگردد. بعداً مشروطه خواهان، که تا ان زمان اسمی از شاهی مشروطه را بر زبان نیاورده بودند، خواستار یک مجمع انتخابی بنام مجلس گردیدند که، به تأسی آن، اصلاحات طلبان به زودی نام و شعار مشروطیت را آغاز نمودند. در تظاهرات و عکس العمل های که به مقابل شاهی مطلقه، فساد اداری، قرارداد های غیر عادلانه با روسیه و سایر کشورهای غربی به راه انداخته میشد بعضاً تا ۱۵۰۰۰ تن شرکت میورزیدند. و همین تظاهرات دامنه دار، که در تهران، اصفهان، تبریز، قم، کاشان و شهرهای مختلف ایران به راه انداخته میشد و علمای مذهبی اصلاحات طلب با منورین مشروطه خواه دست را یکی نموده بود شاه قاجار را مجبور به تسلیم نمود؛ و در اکتوبر سال ۱۹۰۶ اولین مجلسی که دارای ۱۵۶ عضو انتخابی بود به میان آمد و آغاز به کار کرد.

The Cambridge History of Iran, Vol7 P 203

اگرچه، در زمان امیر حبیب الله خان، در کابل هم دانشمندی به سطح محمودطرزی و منورین وطنخواه مانند میرسیدقاسم، مولوی محمد سرور و اصف و... وجود داشتند ولی نه تعداد منورین به اندازه ای رسیده بود که باعث مجبور نمودن امیر مطلق العنان، به قبول خواسته های خود، گردند و نه جامعه افغانستان به چنان سطح تعلیم، دانش و آگاهی عمومی رسیده بود که مشروطه خواهان، برای عملی نمودن خواسته های خود، به قوت حمایه آنها، حبیب الله خان را مجبور به انعطاف مینمودند. ضمناً علمای مذهبی افغانستان، برخلاف علماء و روحانیون ایران، هیچ وقتی با منورین و اصلاحات طلبان دست را یکی نه نموده بلکه هر وقت بر ضد آنها و برضد تعلیمات عصری میجنگیدند. حتی پادشاهان این کشور، در پروگرام های اصلاحاتی خود با عکس العمل و تکفیر علمای مذهبی و روحانیون مواجه میگرددند. نه مردم از سطح فهم و دانشی برخوردار بودند که مرام و مقاصد منورین خود را درک و حمایه مینمودند و نه منورین ما شرایط نهایت تاریک جامعه خود را درک نموده بودند و دست به جانبازی

های متهورانه میزدند. در نتیجه، حبیب الله خان مستبد و مستبد تر شد و چند کله پرشوری که داشتیم از داست دادیم و قربانی استبداد وقت شدند. هیچ وقتی از هیچ گوشه کشور، به حمایه قربانی شدن این قهرمانان منوریت و مبارزین راه عدالت، آوازی بلند نشد و نه سبب به وجود آمدن کدام تحریک گردیدند. اینکه در برخی از متون تاریخی مشهور افغانستان بحثی از مردم و توده ها و خشم مردم به میان می آید صرف کلمات احساساتی بوده و مستند به هیچ مدرک و سند تاریخی نمی باشد.

نقص بزرگی که در اطلاعات ما در باره مشروطه خواهان موجود است، همانا نبودن نوشته های رهبران و فعالان این تحریک میباشد. در کتاب های که در باره مشروطه خواهان به رشته تحریر کشیده شده در باره زندگی آنها معلومات ارایه گردیده ولی در باره خواست های آنها، مرامنامه های آنها، طرز فعالیت و ساحه نفوذ آنها، ختی افکار آنها چندان اطلاعاتی بدست ارایه نشده است. مثلاً کتاب مغتتمی که از فرزند رشید مشروطه خواه میرسیدقاسم، یکی از موسسین این تحریک در دست داریم، در باره زندگی میرصاحب معلومات کافی دارد ولی او چه میخواست و به کدام وسیله میخواست اندک معلوماتی که داده شده به هیچ صورت کافی نیست و علت اصلی این نقص، قسمیکه در بالا ذکر نمودیم، نبودن نوشته های خود مشروطه خواهان، منجمله میرسید قاسم خان، است.

از کتاب محترم پوهنیار، که از زبان پدر بزرگوار خود نقل مینماید، به خوبی واضح میگردد که تحریک مشروطه خواهی از مطالعه نمودن جریده حبل المتین و صور اسرافیل، که هر دو از طرف ایرانیانی به نشر سپرده میشد که در خارج زندگی میکردند، به میان آمده. « میرصاحب اظهار داشت که روزی در مدرسه شاهی برای مولوی محمدرسورواصف در باره جریده حبل المتین و مقالات سیاسی آن حرف زدم. موصوف اشتیاق زیاد به خواندن آن نشان داد. چون از طرف اعتمادیهای موصوف مستور نگهداشتن جریده توصیه اکید شده بود مولوی محمدرسورواصف به منزل میرصاحب آمده جریده را مطالعه کرد. بعد از آن هم هرگاهی که جریده مذکور از طرف ذوات فوق الذکر بدسترس میرصاحب میرسید مولوی محمدرسورواصف نیز به سراچه او رفته جریده را یکجا مطالعه می کردند و درباره جریانات سیاسی دنیا و حالات وطن بحث و مذاکره میکردند... » پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان جلد اول ص ۳۷

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی، در کتابیکه به نام جنبش مشروطیت در افغانستان به رشته تحریر کشیده؛ و تقریباً ۸۰ سال بعد از قلع و قمع شدن بانیان مشروطیت به چاپ رسانده اند، در باره ظهور و فعالیت مشروطه خواهان و فرستادن عریضه ای، مبنی بر خواست مشروطیت، به امیر حبیب الله خان، از زبان میر محمدقاسم خان مرحوم مینویسد که مشروطه خواهان در یکی از اطاقهای بزرگ باغ مهمانخانه که در آنوقت مکتب حبیبیه در آن واقع بود، تشکیل جلسه داده... پیشنهاد تسوید عریضه ای به حضور امیر حبیب الله خان شد و در عریضه ای که به دست پروفیسر غلام محمدمیمنه گی به امیر فرستاده شد از او درخواست جاری ساختن قانون مشروطه را خواستار شده بودند. در این عریضه به امیر گوشزد شده بود که برای جلوگیری از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی اقدام نماید تا مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند.

امیر امر به اعدام چهار تن از غلام بچه های دربار داد که فکر میشد اعضای مشروطه خواهان بودند. ازین جا گویا امیر بر نیات مشروطه خواهان بدگمان شده و یکی پی دیگری به جوخه اعدام و رسن دار سپرده شدند. حبیبی، جنبش مشروطیت، ص ۱۷-۱۸

امیر حبیب الله خان نسبتاً آدم منوری بود. تاءسیس مکتب حریبه، خواستن معلمین هندی برای تدریس، اجازه دادن عودت به وطن به تبعیدیان وقت عبدالرحمن خان، تاءسیس سراج الاخبار، دعوت نمودن انجنیران و کارشناسان اروپایی و امریکایی به کشور از جمله حسنات اوست. مگر حبیب الله خان، مانند پدر خود، یک آدم مستبد و مطلق العنان بود. مشروطه خواهان نیک سیرت افغانستان باید میفهمیدند و درک مینمودند که یک شاه مطلق العنان را به یک عریضه ای که از هیچ گونه حمایه هیچ قشری از اجتماع برخوردار نباشد به هیچ صورت و ادار یا مجبور به تقسیم قدرت با ملت خود نمیتوان نمود. این عریضه، در حقیقت امر، اقدام خود کشی مشروطه خواهان بود.

مرحوم حبیبی، با وجود آنکه مینویسند که جمعیت مشروطه خواهان افغانستان یا، به اصطلاح خودشان، جان نثاران ملت ظاهراً مرامنامه خاص و مکتوبی نداشتند و یا بما نرسیده است. ولی باز هم در باره مرامنامه، سمبول جمعیت مشروطه خواهان و شرایط شامل شدن در این حرکت معلومات نسبتاً مفصل ارایه میدارد:

« وقتی یک عضو جدید را داخل جمعیت می ساختند، قابل اعتماد بودن او را در یک حلقه محدود فرعی با اهلیت او در نظر می گرفتند و بعد از آن او را در همان حلقه کوچک به قرآن عظیم و شمشیر سوگند میدادند و او مرامهای عمده ذیل را می پذیرفت:

- ۱- اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی.
- ۲- کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروط ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون.
- ۳- سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه.
- ۴- آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی.
- ۵- سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور.

- ۶- تعمیم معارف و مکاتب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات.
- ۷- تاسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.
- ۸- تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج (که در آنوقت امیر افغانستان مکلف بود غیر از دولت هند برتانوی با دیگر دولتی رابطه سیاسی نداشته باشد)
- ۹- تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.
- ۱۰- بسط مبنای مدنیت جدید از صنعت و حرفت و ساختن شوارع و بلاد و ابنیه و منابع آب و برق و غیره.

این ده ماده ایشان به تعبیر قرآنی « تلک عشره کامله » می گفتند. پیشوایان جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم و صلاح و تلقین مصلحانه مرام خود را پیش ببرند و امیر وقت را به تعمیم معارف و قبول اصلاحات امور دولتی و رفع ظلم و استبداد تشویق نمایند و موانع را با خیر اندیشی و حفظ امنیت از پیش بردارند و در این راه قربانی جانی کمتر بدهند. زیرا روشنفکران و اشخاص فهیم و دانا در بین جوانان مملکت کمترند و هر یکی بهایی دارد بنا براین از تلفات جانی جلوگیری کردن و احتیاط به کار بستن بهتر.

این مواد مرامنامه جمعیت را از مرحومان عبدالجلال خان و بابا عبدالعزیز خان قندهاری شنیده بودم، که سخنان مولوی عبدالواسع شهید و عبدالرحمن لودین نیز آنرا تایید میکرد « حبیبی، جنبش مشروطیت ص ص ۵۵-۵۶ قسمیکه دیده میشود، مرحوم حبیبی به هیچ سند کتبی اشاره نمی نمایند، چون اصلاً موجود نبود، و مرامنامه مشروطه خواهان و طرز العمل آنها را بر مبنای روایات شفاهی اشخاصی، که سالها قبل وفات شده اند، به رشته تحریر میکشند که مدار اعتبار شده نمیتواند. مرحوم میر غلام محمدغبار شاید همین جمعیت را بنام حزب جمعیت سری ملی معرفی میدارد. چون همه اعضای این حزب، که به امر حبیب الله خان اعدام شده و یا به زندان انداخته شده اند همین مشروطه خواهان هستند که مسعود پوهنیار و مرحوم حبیبی در کتابهای خود اسمای آنرا ذکر نموده اند. غبار مینویسد که اعضای این جمعیت در یکی از جلسات خود تصویب نمود که همه اعضای جمعیت مکلف بداشتن تفنگچه هستند. افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول ص ۷۱۷

اگر این گفته مرحوم غبار را جدی بگیریم معلوم میگردد که جمعیت مشروطه خواهان، برخلاف ادعای مرحوم حبیبی، که از راه صلح و سلم پیش میرفتند. طرفدار قوه قهریه بودند. و بعداً در سال ۱۹۱۸ یکی از اعضای این جمعیت عبدالرحمن خان لودین بر موتر امیر فایر تفنگچه نمود ولی هدف را خطا نمود.

به عقیده نگارنده، جمعیتی بنام مشروطه خواهان، که یک حزب منظم، دارای مرام علیحده، تشکیلات و فعالیت منظمی بوده باشد، موجود نبود. چون از تمام این منورین، که بعضی از آنها، مانند میرسیدقاسم و مولوی محمدرور و اصف، اشخاص خیلی رسیده هم بودند در باره جمعیت و مرام خود کدام صفحه ای نمانده که ما بر مبنای آن ادعای موجودیت چنین جمعیتی را بناء نماییم. بلکه وطن خواهان پراکنده ای بودند که با هم تماس غیر منظمی شاید میداشته بودند. به دلیل اینکه فعالیت این مشروطه خواهان در زمان امان الله خان، که به اساس تعریف مشروطیت، یک نظام غیر مشروطه و استبدادی بود، بر ضد رژیم آن وقت هیچ فعالیتی نکرده اند. و اگر بعد از زمان امان الله خان قربانی استبداد وقت شده اند هم منورینی بوده اند که جدا از هم بر ضد استبداد و یا بطور مشخص خاندان حاکم آل یحیی مبارزه میکردند و اکثراً به قوه قهریه و ترور متوسل میشدند. البته مفکوره مشروطیت، که آنهم تحت تأثیر نشرات خارجی ایرانی ها به وجود آمده بود، شاید با منورین فهمیده و وطن خواه موجود بود؛ ولی تا وقتی که کدام سند یا اثر محصول خود مشروطه خواهان بدست ما نرسیده باشد، موجودیت سازمانی بنام مشروطه خواهان را به مشکل میتوان قبول کرد.

مرحوم حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت خود حمله بر موتر امیر حبیب الله خان، در تابستان سال ۱۹۱۸ و بالاخره کشتن امیر حبیب الله خان را به مشروطه خواهان دوم منسوب میدارد. حبیبی، ص ص ۱۲۳-۱۲۴ از متن « افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول » مرحوم غبار به خوبی واضح میشود که نام اصلی این جمعیت اصلاً حزب « جمعیت سری ملی » بوده است. غبار هم، مانند مرحوم حبیبی، مینویسد که مرکز عمده این روشنفکران مکتب حبیبیه بوده و آنها بر علاوه ریفورم، تبدیل رژیم مطلق العنانی را بر رژیم دیموکراتیک میخواستند. در بین این دیموکرات ها اشخاص رادیکالی هم بودند که بغرض تحقق بخشیدن مرام خود، ترور و کودتا طلب میکردند. اینها عموماً بمطالعات جراید خارجی و مصاحبت با معلمین خارجی (مستخدم افغانستان) میپرداختند. غبار مینویسد که در یکی از جلسات عمومی حزب تصویب گردید که اعضای حزب بداشتن تفنگچه مکلف اند. این تصویب کتبی تحویل تاج محمدخان پغمانی گردید. محمد شریف خان برادر تاج محمد خان یکی از مخالفین سرسخت سیاسی و فکری برادر و تمام روشنفکران کابل و در عین حال یک مامور طرفدار دولت بود. این اسناد را به دست امیر رساند... غبار ص ۷۱۷

از لست اشخاصیکه، در سال ۱۹۰۹، به اساس این راپور گرفتار شده و محکوم به اعدام و حبس های دوامدار گردیده و به شمول تاج محمدخان مشتمل بر سایر اعضاء این حزب و موسسین و رهبران مفکوره مشروطه در افغانستان میرسیدقاسم، مولوی محمد سرور و اصف، کاکا سیداحمدخان لودین و ... هویدا است که این ها همه فعالین

جمعیت سری ملی بودند که مرحوم حبیبی، مرحوم غبار و سایر مورخین از آنها به نام مشروطه خواهان و جمعیت مشروطه خواهان یاد آوری میکنند.

مرحوم غبار در باره این جمعیت سری ملی در یک جای دیگر مینویسند: « یگانه شخصیکه در خاندان شاه مورد توجه لیبرالهای دربار قرار گرفت عین الدولة امان الله خان بود؛ زیرا او جوان صاحب نظر و ترقیخواه و زحمت کش و در عین حال متواضع و خوش سلوک بود. اینست که عین الدولة بزودی در رأس یک حلقه متحد درباری قرار گرفت و بعد ها با افسران بزرگ اردو در تماس آمد، این تنها نبود. او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این جمعیت سری شامل نقشه کودتایی نماید که در نظر بود، یعنی امیر حبیب الله در شهر جلال آباد توسط عسکر از بین برده شده و جایش به نایب السلطنه داده شود. نایب السلطنه هم برای تحصیل استقلال و اصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس منتفر و از اداره برادر ناراض بود پذیرفت و ده دوازده نفر

اعضای جمعیت عهد نامه ای در قرآن تحریر و امضاء کرده به نایب السلطنه سپردند. همان کتاب ص ۷۲۶ ما با نقشه کودتا و اقدامات افسران و امان الله خان، که بیشتر به افسانه میماند و به مشکل میتوان به آن باور نمود، کاری نداریم؛ ولی از متن فوق باز هم به صورت قطعی آشکار میگردد که عکس العمل بر ضد حبیب الله خان کار جمعیت سری بود، که همانا حزب جمعیت سری ملی باید باشد؛ و مسله مشروطه خواهان باز هم در میان نیست. مرحوم غبار باز هم میافزاید که در سال ۱۹۱۸ بر امیر فایر تفنگچه صورت گرفت و در زمستان همین سال حزب مخفی فیصله کشتن امیر حبیب الله خان را در جلال آباد مطرح ساخت. ولی نصرالله خان بهمان وقت معین از خانه در جلال آباد خارج نشد و گفت که او به کشتن امیر راضی نیست ولی با حبس نمودن او مخالفتی ندارد. به این صورت عملی نمودن نقشه را مختل ساخت. همان صفحه

مرحوم غبار، بحیث معاصر حوادث روزهای اخیر حبیب الله خان، مینویسد: « دیگر شاه نه اینکه از قلوب ملت و روشنفکران طرد و تبعید شده بود بلکه در بار خود را نیز برضد خویش تجهیز نموده بود. اینست که حلقه سری دربار بغرض خاتمه دادن فجایع امیر و اصلاح اداره افغانستان بمیان آمد. البته هیچ شخص دربار قادر به تشکیل حزبی در برابر سبطه شاه نبود. مگر آنکه تکیه بیکی از اعضای خانواده شاه داشته باشد. در خاندان شاه هم مردی که در سر چنین تشکیلاتی قرار بگیرد موجود نمیشد مگر دو نفر یکی سردار نصرالله خان نایب السلطنه بردار شاه که با سیاست خارجی و اداره داخلی برادر عقیدتاً مخالف بود. دیگر امان الله خان عین الدولة پسر سوم شاه که نسبت بسایر اعضای خاندان خود جوان روشنفکر و آگاه و ترقیخواه بود؛ در حالیکه کاکایش نصرالله خان نایب السلطنه هواخواه نظام منجمد قرون وسطایی محسوب میشد. در هر حال امان الله خان توانست که در رأس یک جمعیتی در دربار و خارج دربار قرار گیرد و بفعالیست ضد شاه بپردازد. درین جمعیت یک عده افراد مشکوک (مثل سپه سالار محمدنادرخان) با مرامهای خاص خویش نفوذ کرده بودند. اما امان الله خان و رهبری جمعیت بصورت عموم دارای مرام تغییر رژیم باکشتن شاه، تأمین استقلال خارجی و ریفورم در اداره و اجتماع افغانستان بود. عجلتاً پادشاهی مملکت هم به نایب السلطنه اختصاص داده شد و تعهد کتبی بامضای اعضای عمده جمعیت در حاشیه قرآن توسط امان الله خان به نایب السلطنه تحویل گردید.

اشخاص مهم جمعیت اینها بودند: امان الله خان عین الدولة (رئیس جمعیت) محمدولی خان بدخشانی سرجماعه دربار، شجاع الدولة غوربندی فرانشی دربار، حضرت شوریازار (فضل محمدخان مجددی ملقب به شمس المشایخ) که در ولایت پکتیا و کابل نفوذ وسیع روحانی داشته و در افغانستان شهرت داشت، محمدنادرخان سپه سالار فرمانده قوای مسلح پایتخت (خانواده های شمس المشایخ و سپه سالار هر دو بشکل غیرمستقیم وابسته این جمعیت بودند) میرزمان الدین خان بدخشانی مأمور سابق بارچلانی دربار، محمدیعقوب خان غلام بچه خاص شاه، محمدسمیع خان بردار محمد یعقوب خان مذکور، محمدابراهیم خان فرانشی، امان الله خان و عبدالعزیز خان سرجن میجر. البته افراد دیگری نیز بودند که در خارج جمعیت با امان الله خان روابط خصوصی داشتند چون محمودطرزی، محمودسامی و غیره.

قرار بود جمعیت شاه را در جلال آباد کشته و نایب السلطنه را به پادشاهی اعلان نمایند ولی شمس المشایخ میگفت قبل از اقدام بقتل شاه کتباً باو اخطار داده شود تا خود را اصلاح کند و گر سرباز زد آنگاه توسل به اسلحه جایز است» (چه فتوای شرعی!!) غبار جلد دوم افغانستان در مسیرتاریخ جلد دوم ص ص ۲۹-۳۰ مرحوم غبار، به ارتباط توطیه قتل امیر حبیب الله خان مینویسد: « هکذا امان الله خان عین الدولة در طی یکی از این مجالس بود که شبی از خانه شمس المشایخ سواره و تنها به کوه غربی بالاخصار کابل بالاشد. در حالیکه سپه سالار محمدنادرخان نیز تنها وارد شده بود. این دو نفر در قلعه کوه بچه ای موسوم به کاسه برج یک مذاکره سری انجام دادند. موضوع مذاکره چه بود؟ البته بخود آن دونفر سیاستمدار ادعای معلوم بود و بس. تنها به شمس المشایخ این قدر گفته شد که: هر دو نفر بر روی قرآن عهد به بستند که با مرام جمعیت وفادار و همکار صمیمی همدیگر خواهند بود.

در هر حال بعد از کمی در سال ۱۹۱۹ شاه شیبانه در جلال آباد کشته و دولت جدیدی در کابل اعلام شد. گفته میشد که روز در روغن طبخ ماهی مخصوص شاه ماده خواب آوری ریخته بودند و شب شجاع الدولة او را در بستر

خوابش بکشت. اما همینکه از خیمه خواب شاه خارج میگردید از طرف سپاهی محافظ گرفتار شد. در همین لحظه سپه سالار محمدنادرخان رسیده شجاع الدولة را رها و سپاهی را خاموش نمود» همان کتاب ص ۳۰

اگر چه متن تاریخی مرحوم غبار، با وجود آنکه معاصر و شاهد وقایع زمان خود است، اکثراً بر روایات و گفته میشود بناء است ولی چون متن شاهد عینی قضیه قتل امیرحبيب الله خان، فیض محمدکاتب را در دست داریم و متن شاهدهی میدهد که قتل امیر دسیسه حلقات بسیار مهم و معتبر دربار بوده است. و از عملیات بعدی و یا بهتر بگوییم عدم عمل بعدی امان الله خان، بعد از به قدرت رسیدن، هویدا است که شخص امان الله خان در توطیه قتل پدر خود دست داشته است.

متن سید مهدی فرخ «تاریخ سیاسی افغانستان» در این زمینه اگرچه به تاریخ نه بلکه به داستان و افسانه های ضمیمه تاریخ Anecdotes میماند ولی او هم شجاع الدولة و یا سردار احمدشاه خان را قاتل امیر معرفی مینماید. فرخ مینویسد که در باره احمدشاه خان سند کتبی در دست دارد ولی اصح همه روایات که در باره قاتل امیر به مارسیده است روایت شجاع الدولة خان است و او قاتل حقیقی امیر بوده است... فرخ ص ۴۳۱

به همه حال، به استناد همه متون معاصر، که در این زمینه اظهار نظر نموده اند، امان الله خان در قتل پدر خود دست داشت و بعد از امیر شدن همه کسانی که در توطیه قتل امیر به دست داشتن مشهور بودند، مانند شجاع الدولة خان، نادرخان و بردران او. محمدولی خان دروازی و ... را به مقامات عالی دولتی مقرر نموده و امتیازاتی دادند. و ضمناً کندکمشرعی شاه رضا را، که ناظر و شاهد قتل بود و حتی قاتل را گرفتار نموده بود، به به اعدام محکوم نمود و دست خود را به خون یک مظلوم آغشته ساخت. شاید سبب اعدام این مظلوم هم شاهد بودن او از صحنه قتل امیر باشد. نکند که یک روز حادثه قتل امیر حبيب الله خان را افشاء نموده و بالاخره امان الله خان را قاتل یا شریک قتل پدر خود معرفی نماید.